

شاعر: سردار

که برخاستی ز بنیاد نجیان
کز سوی عالمی گردید اجابت
نیارد تاب تو پوسیده جسمی
به نسل آریا مانند نشانه
هزاران قامت بالا نگون شد
ز رو بالا زدی نیرنگ تاریخ
زدی زنجیر تاریخ را تو پیوند
ز چهر زن زدودی رنگ زردی
تو برداشتی قدم های پیایی
بکش بنیاد استبداد از بیخ
بزی مثل ماللی پلک و آزاد
تو پیشوای شجاعان دگر شو
خموش گردان جفنگ وزیشت وپاوه
دعای وی بهمره تو هر سو

توئی اسطورهء دوران عصیان
صدای تو نفیر پر صلابت
زهم پاشید بدست تو طلسمی
ز ساطور جلادان زمانه
که تسلیخگاه کابل جوی خون شد
تو شیپور گلوی تنگ تاریخ
تو رهپمای آن شاهدخت میوند
تو قرنی را بهم پیوند کردی
مناعت پیشه کردی چن ماللی
صدای گام تو شیپور تاریخ
بریزان کاخ بیداد را ز بنیاد
تو "جویا" ی رفیقان سفر شو
بدستانت بگیر بیرق چو کاوه
ز «سردار» برگ سبزی تحفهء تو